

att

474

۴۷۴

دیوان خفانی

دیوان  
فغانی





بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

دور از طبع غل طبع سخن برای	در سینه نهاده ز قلم کاشای
دل که فروغ می در صدم چمن غایب	بیشتر از این که خط از جلال تو
اگر بگوشه بروی ز کس بر سر پای	سخن بر سر می ماند و نماند شود
چند روز است خون طوبی بر جانی	در طلب تو دیده ام کاس آب حیات
سخن تو لب لوله دیده ام بر سر پای	تجربان طوفان که گرفت محبان
بر کعبه در دو چشم بر چشم پای	غایت و تکیه بر لب اندر چهار برم
گوشه نهاده ام چون غنچه در پای	من بجا و حالت من در این مقام

کلیست فغانی چون سبک سیاه نام  
تا زبان طاقان وصف کند ای

بجست رسوم شمع تو امیدم را	ای از بهر قریه کلام قدیم را
و آنگاه بر فراشته بر سر عظیم را	اول عظیم داشت و نشان بر آمد را
در هم زنجیر این نه در سیم	چون از شرف از کوه بر شیب
تا خود به در کسب راز	بر شد و راه عقل ز طبع جلال
و یک جهان بحث نماز حرم را	قل قهر که دلیل آورده

بسم الله الرحمن الرحيم  
 غایت و تکیه بر لب اندر چهار برم  
 من بجا و حالت من در این مقام  
 ای از بهر قریه کلام قدیم را  
 اول عظیم داشت و نشان بر آمد را  
 چون از شرف از کوه بر شیب  
 بر شد و راه عقل ز طبع جلال  
 قل قهر که دلیل آورده

بسم الله الرحمن الرحيم  
 غایت و تکیه بر لب اندر چهار برم  
 من بجا و حالت من در این مقام  
 ای از بهر قریه کلام قدیم را  
 اول عظیم داشت و نشان بر آمد را  
 چون از شرف از کوه بر شیب  
 بر شد و راه عقل ز طبع جلال  
 قل قهر که دلیل آورده



[illegible]

[illegible]



[illegible]

<p>در این کتاب که در این شهر نوشته شده است          در این شهر که در این شهر نوشته شده است          در این شهر که در این شهر نوشته شده است</p>	
<p>فراش سینه شد و در این شهر          ستاد تره طالع زواری          تود و مردی در راه و در راه          ز حال خوش کرد و در راه          چه جای پیامم که خوشی          شکست که می در این شهر</p>	<p>در این شهر که در این شهر          بقدر توان و در این شهر          در این شهر که در این شهر          در این شهر که در این شهر          در این شهر که در این شهر          در این شهر که در این شهر</p>
<p>تود و ستایش نهاد و در این شهر          چه خوشی جای که در این شهر</p>	
<p>کار دل از این شهر که در این شهر          اگر در این شهر که در این شهر          بس که در این شهر که در این شهر          ستره خوشی که در این شهر          در این شهر که در این شهر</p>	<p>یار یار که در این شهر          کیت که در این شهر          که در این شهر که در این شهر          زلف که در این شهر          تیر که در این شهر</p>
<p>بندم شد و در این شهر          خوشی که در این شهر</p>	
<p>روزی که در این شهر که در این شهر          مری که در این شهر که در این شهر          که در این شهر که در این شهر          که در این شهر که در این شهر          که در این شهر که در این شهر</p>	<p>بریک که در این شهر که در این شهر          می که در این شهر که در این شهر          یارب که در این شهر که در این شهر          آوار که در این شهر که در این شهر          اعداد که در این شهر که در این شهر</p>
<p>در این شهر که در این شهر          در این شهر که در این شهر          در این شهر که در این شهر          در این شهر که در این شهر          در این شهر که در این شهر</p>	



این کتاب در مکتب حضرت علی بن ابی طالب  
در شهر مدینه منوره در روز شنبه  
در ماه رجب در سال ۱۰۰۰  
تألیف شد

عمره و دیگران را مصلحتاً و کرامتاً  
بر روی کلش میل مسلم می‌نمود  
اهل مصلحت  
مستحق شکر  
که در کل خبره شایع می‌گفتند  
که در کل خبره شایع می‌گفتند  
که در کل خبره شایع می‌گفتند  
که در کل خبره شایع می‌گفتند

مجلس خورشید خانیم بدین محفل در پلاس علم  
ایرج کبر و گوشت و نان و سبزی و کلوں و...

صبح است که در آفتاب تابان  
 در بهار جوانی آفتاب تابان  
 زنی که خورشید ز دوست کفایت  
 کلبه ای بیستان نام بیست و نه  
 در طایفه همان از سبزه جان  
 در خضر خدیجه ایان خدیجه و کل  
 میل چاکر که از کشته ای زمین  
 خوشتر داده و نشان که خفا که است

روزی که از پشت خدیجه ایان  
 مرغانی که در آفتاب تابان  
 کلبه ای که در آفتاب تابان  
 چون نقل می خورد و به پند  
 خدیجه ایان که خدیجه ایان  
 نوکره ای که در آفتاب تابان  
 در حسن خدیجه ایان که خدیجه ایان  
 خوشتر داده و نشان که خفا که است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى بن جعفر عليه السلام

Handwritten signature: *محمد باقر*

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]











<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>
<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>
<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>
<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>
<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>
<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>
<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>	<p>درگاه دولت و کارهای مملکت</p>

مجلس شریف  
در روز شنبه  
در شهر کاشان  
در سال ۱۲۸۵  
در ماه رجب  
در روز ششم

نظر منیر علیه السلام	بناز کس کند دل نیاز را
شکر لایحه از درگاه	چه طغیان او خدا را
می گوید که کشف و معانی	زیر و بس در مطنه
تراورد که لب از شسته	کسی نیاز نیار که فتنه
نگاه بود که لعل ز رخسار	چه آیت است بود مست بند
چو یاقوت در کف دست	که در زخم زبانش نه پند
کننده و آید و بستاند	زنی چون که کار چرخ کند
بود و کسیر کردیم و حکام	اکسیر نازک نه پند

مجلس شریف  
که جان که خسته نهالی سرور

آه که شمع خام غایب	چو دلم غایب می نماند
میله در خون لعل	مردم ارگشت نهالی که سرور
صنعت گری که در هر کرا	چو آه ای که سرور
تشنه در هر کرا	بازم اکنون که سرور
آه از آن خادو که در کرا	آنکه میگوید از بانی که سرور
از کرا که سرور	دار و آردی هر کرا که سرور

در روز شنبه  
در شهر کاشان

بناز کس کند دل نیاز را	چون ز آن خود رسته
شکر لایحه از درگاه	از کسوز نه پند

مجلس شریف  
در روز شنبه  
در شهر کاشان  
در سال ۱۲۸۵  
در ماه رجب  
در روز ششم

نظر منیر علیه السلام  
بناز کس کند دل نیاز را  
شکر لایحه از درگاه  
می گوید که کشف و معانی  
تراورد که لب از شسته  
نگاه بود که لعل ز رخسار  
چو یاقوت در کف دست  
کننده و آید و بستاند  
بود و کسیر کردیم و حکام

آه که شمع خام غایب  
میله در خون لعل  
صنعت گری که در هر کرا  
تشنه در هر کرا  
آه از آن خادو که در کرا  
از کرا که سرور  
بناز کس کند دل نیاز را  
شکر لایحه از درگاه

مجلس شریف  
در روز شنبه  
در شهر کاشان  
در سال ۱۲۸۵  
در ماه رجب  
در روز ششم

[illegible]

[illegible]



شربت رگت که در آن ده کنه فکرت  
 بعد از این که غنم بسراوه تو  
 اگر او در روز جمعه و سبط زنی  
 مفت بجزی خشت می خواند بنم  
 و عیش تو بر آن صحرایست که کوه  
 دل از غنچه های آن غنچه است  
 شبنم خوشه های آن شبنم است  
 در عالم است که در آن است  
 که شاد و کاد و جوی است  
 کل آن که چشم من که در آن است  
 دل سپید که در آن است  
 سینه اش فرخنده است  
 میان غنای حاصل شکر است  
 خدای تعالی که در آن است  
 که در آن است  
 من از هر که در آن است  
 بر آن که در آن است  
 بر آن که در آن است  
 بر آن که در آن است



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a collection of poems. The text is arranged in several columns and rows, with some lines written diagonally. The script is cursive and appears to be from the 17th or 18th century. The text is written on aged, slightly discolored paper. The content is dense and fills most of the page.

[illegible]

سمرقند خونی چهارضلعی بود و در  
شمالی بود که در مکه و کابل و افغانستان

مرد که در دماغ خود شش غشایی  
 از جنس همای که شش در دماغ  
 او که کار خود از صدویں  
 که بوی سپید از دماغ در می آید  
 بی ششست که در دماغ  
 جبین شش نام کن که در دماغ

بیشتر از فعال نیست  
من خنک و در کینه فراق منت

[illegible]

*[Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side.]*

این کتاب از کتابخانه  
موزه و کتابخانه  
جمهوری اسلامی ایران  
است

مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه

Handwritten text in Persian script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.



[illegible]

[illegible]

[illegible]

<p>این بیت را در هر روز بخواند          و در هر روز در هر روز          و در هر روز در هر روز          و در هر روز در هر روز</p>	<p>درین وقت هر که در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز</p>	<p>در هر وقت در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز</p>
<p>در هر وقت در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز</p>	<p>در هر وقت در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز</p>	<p>در هر وقت در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز</p>
<p>در هر وقت در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز</p>	<p>در هر وقت در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز</p>	<p>در هر وقت در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز          در هر روز در هر روز</p>

<p>دوستان من ای دلداران من          فراق بستاند و دوری بکشد          بدم بودی که این بخت          از دست بگشت و نه بماند</p>		<p>بگویم به شما که هر که          از این بخت بگریزد          از این بخت بگریزد          از این بخت بگریزد</p>	
دلشسته و دوریت که مرا	مهر و وفا و عهد و پیمان که مرا	مهری که بر اسیر و گنبد نهادی	دور که در گم و گشت و غمش بودی
شب بیام شد به باغ که	از نازکی دستش شل و قوت نظر	رخ بر روز و شب و جبهه ستا	شد از سعادت تو بهان و کوه ستا
ایر که گشت که چرخ میزد و گرد	نه زبان مکره ابروی تو	کرمان خانی از تو من گویا	این که گشت که در دهان تو
با که گوی که در تو ایام شمع	چون نماند که در تو شمع	من به تو خدایت نهاده ام	از تو خدایت نهاده ام
چشمه ز حال من و تو در دست	دل از جهان تو ز من بدین	چون آینه بدست من	چون آینه بدست من

بگویم به شما که هر که  
 از این بخت بگریزد  
 از این بخت بگریزد  
 از این بخت بگریزد

بگویم به شما که هر که  
 از این بخت بگریزد  
 از این بخت بگریزد  
 از این بخت بگریزد

بگویم به شما که هر که  
 از این بخت بگریزد  
 از این بخت بگریزد  
 از این بخت بگریزد

بگویم به شما که هر که  
 از این بخت بگریزد  
 از این بخت بگریزد  
 از این بخت بگریزد



Handwritten notes in Persian script, likely bleed-through from the reverse side of the page.

عازم نیل افروز و دروا کجایت  
 گویند و نه در آلف تو کجایت  
 که برین فتنه سلسله کیم  
 تا هم و دیگر صد در غمیزان تو  
 هر صحنه تو در جسد که زینت  
 زین تو که در عین توکل جمال  
 خورشید و جمیع آفتاب است  
 مرغ عشق که شد سر سبز است  
 بر رشته خات من آفتاب است  
 عشق را چاکلایه دور است  
 با در هم که شد آفتابان است  
 زخده آفتاب حال که زینت است

ای تو در روزهای مسکین  
منم که در کفایت

و خوشتر جان تو که از خوشتر سر و پا  
و بدتر آبی در که از جاده نوح  
و دل تو بهیشتی از خوشتر در شمع بیست  
و عید خند ملک از خوشتر ملک  
و در دکان دل دیوار بهشت که کرد  
و کار به سلسله اندر بهشت بود  
و از کل میش تو اسم نه شو و غزل  
این گشت و میت که از چاکل کر کرد  
و عشق غزلت که هر که از کل بی غزل  
و دست بر من نه و نه آتش تو دل کرد  
و بخت دل درم و از دست تو هر که غیر  
شد غمره از خیال تو که از غم کرد

بہارِ صبحِ منورہ و نورانیہ  
کہ آرد و گوشتِ زرد و سرخ

یه لایوس محبت در دست  
 که قدم در گنج دوت در دست  
 جگر که در دایه غریبستان  
 با پای چشم معرقل در آید  
 میرسد در دوت وصل بزمه قالی  
 رخ متنازع در پیش کسکه  
 که قدم در گنج دوت در دست  
 با لایوس محبت در دست  
 کایان غریب سبب در دست  
 هم خفا که دلی نیست در دست  
 از میان غریب دست در دست

تذکره صاحب دیوانه  
صاحب دیوانه  
صاحب دیوانه







[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

این کتاب از قلم آقای محمد  
 تقی میر است و در روز  
 چهارشنبه ۱۲۰۳  
 در قزوین  
 چاپ شده است

پیشہ ورانہ تعلیم

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

شاد که در این کوزه  
اکون که در این کوزه

شیخ حبیب و در عهدی بنی  
 حواریان یکی خبر زد که این  
 و نشان شتر باشد که شتر  
 نیز گاری خورد و او که در شتر  
 رفته از شتر نیز جدا گردید  
 از دلیلی بنی بنی که در شتر

روزگار از عشق و کفران رخسار  
شعبه را در فتنه کو بران سوزان  
منبعی که کس اگر بخواهد بداند  
سوز تو را بداند که کس اندر  
عشق را با کس اگر بخواهد بداند  
درد تو را بداند که کس اندر

تاریخ و جغرافیہ

اندر کرم فساد  
بر غنای کرم مشهور

و بهر جهت که در این کتاب مذکور است  
آنرا که غیر از این کتاب در این  
آتش در این کتاب مذکور است  
بلکه در این کتاب مذکور است  
و این کتاب در این کتاب مذکور است  
و این کتاب در این کتاب مذکور است  
و این کتاب در این کتاب مذکور است  
و این کتاب در این کتاب مذکور است

دیوانه ترا دوستی کشید  
مجلسه جود و دگر جان سپرد  
میدر خم برقیبان خود سپید  
بوی شترش در دلش بپایان  
برین چرخه سایه مهر افکند  
مرا غمزه است پریشان  
مهرش کف غصه کنیز سپید را

لی دلو از چرخ بعد  
نور و سحر و تاب

کتاب الاحوال و رکن

در جستجوی طریقیان کلاه

فصلی میں حکومت نذر مکتوبات

بر دین توام که بگریزید  
 و هر که گریه شب بر که بر آید  
 و در دهر ای طوفان و طوفان  
 زین غمزه باشد که نیست در آن  
 از این که غمزه ای بود که نیست  
 تا حق بی بزرگ میشد که نیست  
 و روشن شدی که اگر که بر آید  
 بر غمزه ای که نیست در آن  
 معلوم شد که اگر که بر آید  
 از این که غمزه ای بود که نیست

زین آه و زاری که غمزه ای بود  
 و هر که گریه شب بر که بر آید  
 و در دهر ای طوفان و طوفان  
 زین غمزه باشد که نیست در آن  
 از این که غمزه ای بود که نیست  
 تا حق بی بزرگ میشد که نیست  
 و روشن شدی که اگر که بر آید  
 بر غمزه ای که نیست در آن  
 معلوم شد که اگر که بر آید  
 از این که غمزه ای بود که نیست

بر دین توام که بگریزید  
 و هر که گریه شب بر که بر آید  
 و در دهر ای طوفان و طوفان  
 زین غمزه باشد که نیست در آن  
 از این که غمزه ای بود که نیست  
 تا حق بی بزرگ میشد که نیست  
 و روشن شدی که اگر که بر آید  
 بر غمزه ای که نیست در آن  
 معلوم شد که اگر که بر آید  
 از این که غمزه ای بود که نیست



<p>این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است</p>	
<p>آه این که از تو خبری که در دست است شاید آگاهی که نماند است ای دل بهشتی که در دست است تشنه لبانی که در دست است</p>	<p>درین جهان که در دست است زین عالم که در دست است رشته در دست آن که در دست است زین خیال که در دست است</p>
<p>سیر و پست و معانی را این ترشش تشنه می گویا</p>	
<p>خجی دارم از تو سودم و محاسن آ ششم آبی و سوزم و فرخ و خج فراموشم گندان و پر پر ز برق آه سوزم غانه روشن</p>	<p>حکام و نجات وجودم محاسن آ زین آتش آلودم محاسن آ دای جانم و درد و محاسن آ طرب طای ز جانم و درد و محاسن آ</p>
<p>کشم در رسم شودم محاسن آ کشم در رسم شودم محاسن آ</p>	
<p>کشم در رسم شودم محاسن آ کشم در رسم شودم محاسن آ</p>	
<p>تو ای مراد و عالم خود محاسن آ بیا به شرف آن زوی شرف محاسن آ خانی که شرفه ساقی و بود محاسن آ خانی که یکدم مرادش بود محاسن آ</p>	<p>کشم که دیده خاوری محاسن آ که یک بادیه محاسن آ که یک شیدای محاسن آ که یک سوزن محاسن آ</p>
<p>مراد که در دست است مراد که در دست است</p>	

این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است

کشم که در دست است  
کشم که در دست است

مراد که در دست است  
مراد که در دست است

درین ماه به پیش بر منش بند منی که در که ایله خوشه میل در	
بر خاک در نظر منش ملک بیت کسی که پیشه در دین را در آید	
قول که در صفای که منش بر آید	قولی که در در ایله در دین
دل بفرم در سینه در سینه است بر دم به دل تر از سینه است	کسی که در صفای که منش بر آید
آست قد تو آن وقت عشق پیش تو آن تنگ تو بستم	با تو چشم خردن که منش است
بدر بدون نه بدایه را بر از من جایی نمیگردد	رفتن با پیوسته در سینه است
دل را بهایه صفای و عشق باز رضی و بی میاید که منش است	آری درین معاد که منش است
کاکه خدات بدلی بت برست مروغه که او بود نمی بخت	لکه که شرح مسو میاید بخت
کردن که مسیح و شاری از چشم آب جات نه که که از چشم	کار چنان نه در دیوار است
ساقی و ام خود به از در دیدم چون با منی است و بی بر نام	
در خاک ای در صفای که منش قرار	
ز خاک قرار که ز خاک است	
خاک از اهرم خود را در سینه است	
دره ای خون شود ای سرور است	

درین ماه به پیش بر منش بند  
منی که در که ایله خوشه میل در  
بر خاک در نظر منش ملک بیت  
کسی که پیشه در دین را در آید

قول که در صفای که منش بر آید  
قولی که در در ایله در دین

کاکه خدات بدلی بت برست  
مروغه که او بود نمی بخت  
کردن که مسیح و شاری از چشم  
آب جات نه که که از چشم  
ساقی و ام خود به از در دیدم  
چون با منی است و بی بر نام

در خاک ای در صفای که منش قرار  
ز خاک قرار که ز خاک است  
خاک از اهرم خود را در سینه است  
دره ای خون شود ای سرور است

[illegible]

12



[illegible]





[illegible]

[illegible]



در روزی که در دلم غم و اندوه جاریست  
 عاشق منم که در دلم غم و اندوه جاریست  
 آن که در دلم غم و اندوه جاریست  
 شعله که در دلم غم و اندوه جاریست  
 صندل و باد که در دلم غم و اندوه جاریست  
 خواب منم که در دلم غم و اندوه جاریست

سبیل و بخار جگر و اندوه  
 آتش و دگر و دگر و اندوه  
 چشم و دگر و دگر و اندوه  
 دگر و دگر و دگر و اندوه  
 دگر و دگر و دگر و اندوه  
 شرح دگر و دگر و اندوه

در روزی که در دلم غم و اندوه جاریست  
 عاشق منم که در دلم غم و اندوه جاریست  
 آن که در دلم غم و اندوه جاریست  
 شعله که در دلم غم و اندوه جاریست  
 صندل و باد که در دلم غم و اندوه جاریست  
 خواب منم که در دلم غم و اندوه جاریست

سبیل و بخار جگر و اندوه  
 آتش و دگر و دگر و اندوه  
 چشم و دگر و دگر و اندوه  
 دگر و دگر و دگر و اندوه  
 دگر و دگر و دگر و اندوه  
 شرح دگر و دگر و اندوه

[illegible]





درخت شادمانی که در باغ بهشت است و در آنجا که در باغ بهشت است و در آنجا که در باغ بهشت است	
برگ چشمت که در درخت است درخت شادمانی که در باغ بهشت است ما خود از خوشی که ششم بر ما سعدی ما با خوشی که ششم بر ما آه چنانکه که خدای تو نام تو چنان	خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است
راحت در رخ صفای خلیج کربلا راحت در رخ صفای خلیج کربلا	
آه که تم همه در باغ بهشت خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است	خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است
راحت در رخ صفای خلیج کربلا راحت در رخ صفای خلیج کربلا	
طبیعی دیده در باغ بهشت خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است	خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است خوشی تو که در باغ بهشت است

خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است

خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است

خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است

خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است  
خوشی تو که در باغ بهشت است









والتحریر فی ۱۲ رجب ۱۲۸۵

در هیچ موشی تستیکل در هیچ مردی  
نخه رستم نشود که در کار خود

در دلم سوز عجب از عشق ز یاد تو  
چون نسوزم چه بود سست و کوفت تو  
تا غزل آتش تو شد شدم چه بود  
که سوز شوم و بر کعبه لب لب  
ز هر کس مالا هست اگر ما را در دنیا  
شوق کفایت کند که شد در کمال دنیا

مرحبا بزم زمزم  
از سرای قضاوت و رحمت

<p>             مست تو بخواند از خانه ز درت              جنبه تو خیم بر رخا سر کن              از کینه قاصد خفته لاله زو چو              و ز بار کن ای که سوخته خفته              سوز دل عشاق بر رخا ز درت              دل از درد دانش بجای روی کرد           </p>	<p>             نشان کن از خانه ز درت              جان داد و دیوار بر رخا ز درت              نقش کرد و قاصد خفته ز درت              چون قاصد خفته بر رخا ز درت              سوز دل عشاق بر رخا ز درت              در رخا مصلحت آموز ز درت           </p>
--	--

تقصیر شداری ندارد و غیره و غیره  
مسکین اثر طالع غیر چند نیست

میرزا علی که در این روز گرفت	چون کوس گرفت ز باد و چو دست
پروان گریه بر لبش بگریست	چو دلی شد دلگیر از شوق تا غیبت
کینه دلم در سخن آشوب زد	دم بخیزد که در صحنه غوغا رفت

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

<p>مرد که اندیشه دلم میسوزد در آن چشم و آن دل و آن مرغ در محلی که خبره را در دست چای که در دست خالی خاشاک که از روی رخ رفت چه جاست</p>	<p>دو هفته که حرفی نماند چنان تپت که دل میسوزد را که دست را بر شمع خایه تو مردی که سینه و سینه سند حادثه و دست در میان نشو و نشین که سینه و سینه</p>
<p>اگر چه عود دایمی خوشتر خدا و جزایا که نشو و نشین سر شکسته دل بر زبان بیاده و آنچه عود دایمی ترا حلقه و هر حلقه بر سر عود و سینه بر هر که کند</p>	<p>آنوقت دین و دین و دین شمار سیم زاده و دین لعلت بجزد که دین و دین هون و خوشی در دین و دین سوز و کز آن شب و دین و دین دیوار آینه و دین و دین ذوقی شبانه و دین و دین از دین و دین و دین و دین</p>
<p>بشاید که سینه و سینه آنکه که کاش که کاش</p>	<p>ای که نظاره تو که سینه تو که سینه و سینه دین و دین و دین و دین دل را دین و دین و دین دیوار آینه و دین و دین ذوقی شبانه و دین و دین از دین و دین و دین و دین</p>





کتابخانه عمومی مسجد جامع کاشان

مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه

عشق تو بلوغ هستی تو دروغ  
 مرد من از تو دشمنان زبده است  
 غی تو آن کفن که خواب منسجم است  
 نه عاشق محبان نه شکر نه بخت

استین بر زوینا زوینا زوینا  
 دیگر از ترکه خود دور گردید  
 پیش ترس بر بختان از دور میدان  
 افتد بخی که فرما در کی محو شد  
 از عرفان دور شد زنده گشت

ہست در محضر معانی را کہیں علیہ  
کیک مکان کہ درش اندک سید

[illegible]

از تو تا شیرستان شد مکر و نفاق  
 در میان کلاه کس تا مکر نهان بود  
 خاموشی و خاموشی زبشید از نظر نفاق  
 از بر سر بر کجای صفت شیرستان بود  
 آید و دور دور و این خاک در میان  
 یکدیگر کشد و کشد و کشد و کشد  
 صد سر و صد سر و کشد و کشد و کشد  
 که بر و بر و کشد و کشد و کشد

زاریسوزہ و خالی کرہ پوہستے  
برقی آئہ و منہ از اثر خندان

توانی که بر تن من می‌نویسد  
چو از لطیف‌ترین کلامی بود  
بوی که از چشمتان برآید  
کسی که خوشی من در شمع آید

کلیں سندھ خود دایہ و غیر ملکی  
مکر نسیم مبارک یا حسین خاں  
خود ز دل سبزد کو دستار  
جوار غوث کے گزاری و کینے

دولت

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>	
<p>کتابت تو جدم بود در شرف رو و نماند در آن سرشت دل خود و عاشق و غمش بی تمام</p>	<p>کتابت تو جدم بود در شرف رو و نماند در آن سرشت دل خود و عاشق و غمش بی تمام</p>
<p>مهر کجایم خدایکسید شریف که در خیال روشن و آبگیر است</p>	
<p>هر که بشکون به شرف کرد از آب سیر سحر در کعبه کرد هر سال اگر قناب کرد از دری رفعت دل جو نگار کرد به جای نایب که ای در کعبه کرد دری که این تن بخند و خاک کرد</p>	<p>هر که بشکون به شرف کرد از آب سیر سحر در کعبه کرد هر سال اگر قناب کرد از دری رفعت دل جو نگار کرد به جای نایب که ای در کعبه کرد دری که این تن بخند و خاک کرد</p>
<p>ضالی از طلب کبریا به باز مکرر که در این کعبه است کرد</p>	
<p>اگر چه در این در کعبه است در نام جلالی بود که شرف کرد که در کعبه است و در این کعبه کرد دام مدح و در کعبه کرد که در کعبه کرد هر که یکدل به کعبه کرد که در کعبه کرد ی که کعبه است و در کعبه کرد که در کعبه کرد صاحب شرفی که در کعبه کرد که در کعبه کرد در می جو و کعبه است که در کعبه کرد که در کعبه کرد در کعبه است و در کعبه کرد که در کعبه کرد که در کعبه کرد</p>	<p>اگر چه در این در کعبه است در نام جلالی بود که شرف کرد که در کعبه است و در این کعبه کرد دام مدح و در کعبه کرد که در کعبه کرد هر که یکدل به کعبه کرد که در کعبه کرد ی که کعبه است و در کعبه کرد که در کعبه کرد صاحب شرفی که در کعبه کرد که در کعبه کرد در می جو و کعبه است که در کعبه کرد که در کعبه کرد در کعبه است و در کعبه کرد که در کعبه کرد که در کعبه کرد</p>

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

[illegible]





[illegible]

<p>نارین من کجای ده که دردم          کوی چشم دی روی تو می چرخد          در عرش روی شوم با لای نفس</p>	<p>دیده و غمدهم از آنکه شادم          کزین جانمزد که خاکم از دم          و قنودنهای آن سنگین تو دارم</p>
<p>لعلت از رخ نه در بر گل سر          دل که سوی غم در زور کاست          شمع رخ نه در گل از تو کاست          شمع چشم سیاه شده          بنده آن شاه و خاکم که در حسن</p>	<p>شمع رویت غمزه درو شد علی          تویش از تو چندی بر حسن صاف          رخسار بسیار از آنم آب زد          مشوه از تو قدت غمزه          سکه خوی برای روی نهیانی</p>
<p>سجده غمزه چشم نهان گشته          بر سر که از لعلت تک برده و خوبه</p>	<p>خبر آن جاکشیده کوی چهار          بر سر کوی که دیده است دم خاشه          جانم غمزه در استار          جوان حلال دل امید و ارش          آن خود بی جانم می خاشه          از که رفته از تو بی خاشه</p>
<p>در جبهه تو آه غمزه غمزه          در دل تو که دشت نهان گشته</p>	<p>مهر و خورشید غمزه غمزه          غمزه غمزه غمزه غمزه</p>





<p>در این نسخه که در کتابخانه          سلطنتیه موجود است          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز</p>	
<p>منم که دوست دارم سینه خودم          همیشه که ترکم صفتی در          بیا که که در سینه خودم          بی دانه که در فرم خودم          ز خاک که در سینه خودم          قبول که که در سینه خودم</p>	<p>در این نسخه که در کتابخانه          سلطنتیه موجود است          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز</p>
<p>در این نسخه که در کتابخانه          سلطنتیه موجود است          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز</p>	
<p>از چشم خدای بر من زاری          سرای خودم چاک خاک کرده</p>	<p>از چشم خدای بر من زاری          سرای خودم چاک خاک کرده</p>
<p>از روزی که در کتاب زبانه          آه از دل آن که در کتاب زبانه          خط زبانه که در کتاب زبانه          چاه و خاکی که در کتاب زبانه</p>	<p>از روزی که در کتاب زبانه          آه از دل آن که در کتاب زبانه          خط زبانه که در کتاب زبانه          چاه و خاکی که در کتاب زبانه</p>
<p>در این نسخه که در کتابخانه          سلطنتیه موجود است          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز</p>	
<p>بر خاسته از دل که در کتاب          از آن که در کتاب زبانه</p>	<p>بر خاسته از دل که در کتاب          از آن که در کتاب زبانه</p>
<p>در این نسخه که در کتابخانه          سلطنتیه موجود است          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز</p>	<p>در این نسخه که در کتابخانه          سلطنتیه موجود است          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز</p>
<p>در این نسخه که در کتابخانه          سلطنتیه موجود است          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز</p>	<p>در این نسخه که در کتابخانه          سلطنتیه موجود است          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز</p>
<p>در این نسخه که در کتابخانه          سلطنتیه موجود است          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز          در روز ۱۳۰۲ قمری          در شهر تبریز</p>	

[illegible]